



## تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۴۰	تاریخ	۱۴۰۱/۰۹/۱۵
عنوان ۱	حجیت ظن				
عنوان ۲	ظنون خاصه				
عنوان ۳	ظهور				
عنوان ۴	مقدمات				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

### مقدمه پنجم

در مقدمه پنجم به ملاک حجیت ظهور اشاره می‌کنیم.

ابتدا به این نکته اشاره می‌کنیم که دو معنا از حجیت وجود دارد که گاهی در کلام محققین و حتی برخی اکابر خلط شده است. یک حجیت به معنای کاشفیت است که ما از آن به حجیت منطقی تعبیر می‌کنیم. حجیت به معنای کاشفیت، ارتباطی با مسأله مولویت و عدم مولویت ندارد. متکلم چه عبد باشد یا مولا؛ در مقام ابراز مولا باشد یا نباشد؛ در مقام اخبار باشد یا انشاء و... کلام او کاشفیت از مراد او خواهد داشت و در اینجا وقتی گفته می‌شود حجیت است، یعنی کاشفیت دارد. آن حجیتی که ما در اصول بحث می‌کنیم، حجیت به معنای منجزیت و معذرت است. حجیت به معنای منجزیت و معذرت، مربوط به کار مولا است؛ زیرا حجیت به معنای منجزیت، به معنای استحقاق عقاب بر مخالفت است و حجیت به معنای معذرت، به معنای عدم استحقاق عند المخالفة است؛ این دو کار، کار مولا است. در محل خود گفتیم که عقاب و رفع از عقاب، از خصوصیات مولویت مولا است:

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾<sup>۱</sup>؛

مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن خداست؛ هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد، و هر کس را بخواهد مجازات می‌کند.

این ﴿يَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾ از آثار ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ بودن است؛ بنابراین وقتی گفته می‌شود حجیت - به معنای معذرت و منجزیت -، مربوط به اوامر و نواهی مولویه است. ما مولویت را منحصر در ذات اقدس متعال می‌دانیم؛ کسانی که حق تقنین و امر و نهی برای غیر خدا قائل هستند، به این معناست که برای او قائل به مولویت هستند؛ به عبارت

دیگر معنای حق تقنین و حق حاکمیت برای کسی قائل شدن، حق الطاعة برای او قائل شدن و او را مولا دانستن است؛ لذا ما می‌توانیم از برخی از رفتارهای عرفی، رابطه مولاۃ حقیقی با عبد را کشف کنیم و لازم نیست برده و عبدی مانند زمان گذشته داشته باشیم که بخواهیم از رفتار بین آنها نحوه رفتار عقلایی بین عبد و مولا را کشف کنیم؛ بلکه هر جا عقلاء حاکمیتی را قبول دارند - ولو به غلط - به این معناست که مولویت او را قبول دارند؛ لذا هنگامی که قانون تصویب می‌کنند، آنها نیز برای حاکم حق کیفر قائل هستند و قانون را حکمی می‌دانند که مخالفت آن، عقاب آور است. نزد عقلاء، حق عقاب نیز مخصوص حاکم است. مولویتی که ما می‌گوییم نیز به همین معنای حاکمیت و حق تصرف است.

بنابراین ما در اصول به دنبال حجیت به معنای منجزیت و معذرت هستیم؛ اگر هم گاهی به دنبال حجیت به معنای کاشفیت هستیم، به این دلیل است که حجیت به معنای کاشفیت، موضوع حجیت به معنای منجزیت و معذرت را ایجاد می‌کند؛ به عبارت دیگر، حجیت به معنای کاشفیت، کاشف از اراده جدی مولا می‌شود و این اراده جدی، منجزیت و معذرت دارد؛ لذا دارای حجیتی می‌شود که ما در اصول از آن سخن می‌گوییم.

ملاک حجیت ظهور، کاشفیت است. نکته اینکه ظهور، حجیت به معنای منجزیت و معذرت دارد - یعنی اگر ظاهر کلام مولا بر یک تکلیف الزامی دلالت داشت، تخلف از آن موجب عقاب می‌شود و اگر ظاهر کلام مولا بر نفی تکلیف دلالت داشت، مخالفت آن تکلیف منفی اگر در واقع ثابت بود، عقاب آور نخواهد بود - کاشفیت ظهور از اراده جدی مولا است. چون ظهور از اراده جدی مولا کاشفیت دارد، حجیت به معنای منجزیت - خواهد داشت؛ همانطوری که در سایر امارات نیز چنین می‌گوییم؛ کاشفیت می‌تواند نکته حجیت باشد؛ اما معنای حجیت نیست.

سوال یکی از شاگردان: مگر ظهور در مراد استعمالی نیست؟

پاسخ استاد: مراد، ظهور از مراد جدی است؛ یعنی کاشفیت از مراد جدی است که حجیت دارد؛ اما کاشفیت از مراد استعمالی که حجیت ندارد. ما از طریق اصالة التطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی، از مراد جدی کشف می‌کنیم؛ آنوقت آن مراد جدی است که موضوعیت حجیت ماست. بنابراین اصل نزد عقلاء این است که هر ظهوری، مطابق با مراد جدی باشد؛ معنای کاشفیت همین است؛ به عبارت دیگر معنای کاشفیت ظهور از مراد جدی این است که چون ظهور در بین عقلاء، کاشف از مراد جدی است، این رویه عقلایی شکل گرفته است که ظهور را کاشف از مراد جدی می‌دانند؛ لذا چون کاشف از مراد جدی است حجت است. نکته حجیت آن، کشف آن از مراد جدی است؛ و الا اگر کاشف از مراد جدی نبوده و تنها کاشف از مراد استعمالی یا تفهیمی باشد، حجت نخواهد بود؛ یعنی اگر بدانیم شارع یک لفظی را در یک معنایی استعمال کرده و اراده استعمال داشته اما مراد جدی نداشته، [حجیت نخواهد داشت]؛ مانند موارد مجاز.

بین مجازات اصولی و مجازات لغوی تفاوت وجود دارد. ما در بحث تخصیص عام این مطلب را توضیح داده‌ایم<sup>۱</sup>. در مسأله مخصص، مشکلی وجود دارد که اگر عامی تخصیص خورد، بعد از تخصیص، آیا عام در مابقی حجت است یا خیر؟ این مشکلی است که بزرگان در این مسأله اختلاف کردند که عام در مابقی حقیقت نیست؛ زیرا عام، وضع برای عموم شده است. مولا گفته «اکرم کل عالم» و بعد می‌گوید «الا فساق»؛ بحث در این است که این «کل عالم» در اینجا مجاز است یا حقیقت؟ ما در اینجا می‌گوییم اگر مخصص منفصل باشد، از نظر لغوی مجازی وجود ندارد؛ زیرا «اکرم کل عالم»، در «کل عالم» به کار برده شده است. مراد استعمالی و مراد تفهیمی، عموم است و مدلول تصوری، همان عموم است؛ اما یک مجاز

اصولی در اینجا وجود دارد که یعنی لفظ دال بر عموم را استعمال کرده اما از آن غیر عموم را اراده کرده است که قرینه منفصله، از مراد جدی کشف می کند؛ نه از مراد استعمالی. مراد استعمالی در اینجا، همان عموم است؛ لذا مجاز لغوی نیست؛ اما مجاز اصولی است.

بنابراین قرینه منفصله در اینجا بیان می کند که آنچه کلام من در آن ظهور داشت، مراد جدی من نبوده است؛ بلکه مراد جدی من خاص بوده است؛ نه عامی که ظاهر کلام بود. کار قرینه منفصله همین است که بیان می کند مراد جدی من چیزی نبود که شما از ظاهر کلام متوجه شده اید؛ به عبارت دیگر قرینه منفصله روشن می کند مراد جدی متکلم، چیزی نبوده که معنای کلام در ذهن سامع ایجاد کرده است؛ بلکه مراد جدی، آن خاصی است بوده است که قرینه منفصله آن را روشن ساخت.

بنابراین ظهورات، به لحاظ کاشفیتشان از مراد جدی حجت هستند؛ لذا آنچه باید موضوع حجیت باشد، دلالت است؛ نه ظهور بما هو ظهور؛ زیرا آنچه کاشف است، دلالت است و ظهور هم اگر موضوع حجیت قرار می گیرد، به این دلیل است که ظهور، دلالت دارد؛ به عبارت دیگر کاشفیت، حجت است و کاشفیت دائر مدار دلالت است؛ لذا حجیت دائر مدار دلالت است؛ لذا هنگامی که لفظی در یک معنایی به کار برده شد، مدلولات التزامی غیر بینه این معنا، باید حجت باشد؛ زیرا [کلام او] کاشف از آن مدلول التزامی نیز هست ولو اینکه مدلول التزامی غیر بینه باشد.

بله؛ ممکن است که در منجزیت و معذرت گفته شود که در منجزیت، التفات شرط است؛ اما در کاشفیت نه؛ به عبارت دیگر ممکن است گفته شود هنگامی که لفظی در معنا استفاده می شود، مدالیل التزامی آن نیز مدلول لفظ خواهند شد و لفظ همانطوری که کاشف از مدلول مطابقی است، کاشف از مدلول التزامی نیز هست؛ اما ممکن است گفته شود چون گوینده به مدلول التزامی کلام متلفت نبوده است، برخی از احکام بر آن مترتب نمی شود؛ مثلاً اگر مدلول التزامی کلام او کفر بود؛ حکم کفر بر او مترتب نمی شود. بنابراین اصل کاشفیت کلام از مدلول التزامی وجود دارد؛ اما ممکن است برخی از آثار بر کاشفیت به قید التفات بار شود؛ نه بر کاشفیت محض؛ این حرف دیگری است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين